

دو چهار دانه کهن

ابرج افشار در ماهنامه آینده، از روی عکس نسخه‌ای خطی که در سال ۹۸۰ هجری نوشته شده، چهار بیت شعر با عنوان **فهلوی** نقل کرده که به سبب بریدگی لبه ورق و سائیدگی و کهنگی کاغذ، برخی از واژه‌های آن افتاده، متن را ناقص و ناخوانا ساخته است. آنچه که او خوانده، و جز در چند واژه، بقیه را درست خوانده و چاپ کرده، چنین‌اند:

ز بدوز بوندوانی دی ... نه خوش
 کام و هر باش کهانم وی نه خوش ...
 بهیچم گونه دل نه گیره آرام
 بهیچ آین کهانم وی نه خوش ...
 خوسروان ساء وی ... نه خوش نی
 اج ولان رنگ اوی بوی تو خوش ...
 خور مونیای وی نه ران سان
 خوش هباکش ده وازوی تو خوش ...

من این **فهلوی** را که برای نخستین بار پیدا و چاپ شده و معنایش نیز ناشناخته مانده است، از روی کلیدگوش دیلمی، آنچنانکه بوده، در زیر می‌شناسانم و به ابرج افشار، دوست دانشمند و پرکار، به یادگار، تقدیم می‌کنم. زیرا بیشتر واژه‌های آن در دیلمی کار بردارند و سبک آن خویشاوند چهاردانه‌ها یا پهلویهای دیلمی است که نگارنده بیش از چهارصد و چند چهاردانه آنرا گردآوری کرده و در دست دارم.

الف: متن فهلوی در اصل نسخه خطی باید چنین بوده باشد

ز بدوز بوندوانی، وی ته، خوش نی

ZA BAZ-YAZ BUNDHYĀNI YI TA XŪS NI

کام و هر باش کهانم، وی ته، خوش نی

KĀM O HAR BĀS-KEHĀN-AM YI TA XŪS NI

بهیچم گونه، دل نه گیره آرام

BĀ-HICA-AM GŪNA DEL NĀGIRA ĀRĀMI

۵ - چهاردانه، پیر شرفشا، شاعر قدیم گیلان رباعی و دو بیتی را چنین نامیده.

۱ - صفحه ۸۲۳ شماره ۱۱ - ۱۲: سال هفتم بهمن و اسفند ۱۳۶۰

بهیج آیین کِهانم ، وی ته خوش نی

BA-HIC ÂYEN-KEHÂN-AM, YI TA XÛS NI

خوسروان سا و ، وی ته خوش نی

XAYE SARYÂN-E SAEË YI TA XÛS NI

اچ ولان رنگ اوی بوی ته خوش نی

AJ. VOLÂN RANG AYI BÛYE TA XÛS NI

خوره مونیآ کی وی ته ، ران ساتن

XÛRA MÛ NIÂ KI YI TARÂN SÂTAN

خوش هباکن ، دهواز وی ته خوش نی

XÛ-SÊ HABÂKON DAH-YÂZ, YI TA XÛS NI

پوشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

بجز واژه‌هایی که در زیر ، میان ابروان گذاشته‌ام ، و هر یک چند معنی دارند که سپس یاد خواهم کرد ، برگردان نزدیک به « واژه به واژه » و خشک و نارسای بیت‌های فلهوی بالا چنین می‌شود :

از (بدوز) (بوندوانی) بی تو خوش نیست

کام وهر (باشکهان) ، مرا ، بی تو خوش نیست

بهیج گونه مرا دل نگیرد آرام

بهیج (آینکهان) مرا بی تو خوش نیست

خواب سایه سروها بی تو خوش نیست

از گلها ، رنگ ، بدون تو خوش نیست

(خوره) مرا نمی‌آید که بی تو (ران ساختن)

(خو - ش) (هباکن) (دهواز) بی تو خوش نیست.

ب - ساختمان درست این دوچار دانه

پیش از آنکه برگردان رسا و معناهای واژه‌ها را بیارم باید به این چند نکته یادآوری کنم :

- ۱- این قهلولی دوچهاردانه جداگانه است ، نه يك چهار بيتی .
- ۲- در مصرع نخست از چهاردانه اول بجای (بوندوانی) باید بوندوانم می بود تا قافیه با باشکهانم و آينکهانم هماهنگ می گشت .
- ۳ - وزن شعر در مصرعهای دوم و چهارم از چهار دانه دوم بهم خورده . بدون کوچکترین دستکاری در واژه‌ها ، تنها با پس و پیش کردن جای آن چندتا در مصرع ، این ناهماهنگی از میان می رود و ساختمان درست چهاردانه‌ها به دست می آید :

چهار دانه اول :
 ز بڊوز بوندوانم ، وی ته خوش نی
 کام و هرباشکهانم ، وی ته خوش نی
 بهیچم گونه دل نگیره آرام
 بهیچ آينکهانم ، وی ته خوش نی

چهار دانه دوم :
 خوسروان ساه (= خوسائه سروان) وی ته خوش نی
 بوی ورننگ ، آج ، ولان ، وی ته خوش نی
 خوره مونیاکوی ته ران ساتن
 خوش ، ده ، واز ، هباکان وی ته خوش نی

پ : برگردان چهاردانه‌ها به فارسی

- يك : برای من ، همچون عقاب در بلندترین جایگاه آشیان کردن و سرزمین‌ها زیر بال و پر فرمانروائی و شکار خویش در آوردن ، و جنت گزیدن و بیجان آوردن ، و ریشه درخت دودمان به هر سوداندن و گستردن ، و بهره‌ها افزودن ، بدون تو خوش نیست .
- دو : هر گونه کامروائی و به جهان باشیدن ، برای من ، بی تو خوش نیست .
- سه : دلم بهیچ گونه آرام نمی گیرد .
- چهار : بدون تو ، به دنیا آمدن هیچیک از پدیده‌ها و پا به جهان نهادن چیزها و آئین‌ها ، برای من خوش نیست .

چهار دانه دوم

يك : خواب و غنودن در زیر سروها ، بی تو خوش نیست .

۵۰ : هیچ رنگ و بوئی از گلها ، بدون تو خوش نیست .
سه : اگر (خوره) : آن فر و فروغ ویژه ایزدی که شالوده فرمانروائی و جهاننداری است ، بهره من شود ، به من نمی آید و برازندهام نیست که بدون تو آنرا به زیران فرمانبرداری از خود در آورم .
چهار : اگر ، مانند مردم باستان که گاهی برای برگزیدن فرمانروا ، بازرها می کردند تا بر سر هر که نشست فرمانبرداری باشند ، همای دولت بخشی بر تارک سر من فرو نشیند و جهاننداری را بهره من کند ، آن نیز بدون تو ، برایم خوش نیست .

ت : معنای واژه های این دو چهاردانه

۱- **وی ته خوش نی :** بی تو خوش نیست

۲- **بذوز :** دراوستائی pat1 ، درپهلوی pat در فارسی بد ، بد به معنی : مولی - صاحب - خداوند است . چنانکه در دنبال سپهبد ، موبد و یا بر سر پدram ، پدشخوارگر و مانند آنها آمده .

وز = vaz در دیلمی ستیغ کوه و جائی را گویند که مانند تارک سر جایگاه آب بخشان یا متسم المیاه و جای تیغ زدن پرتو خورشید باشد . (بذوز) در لغت یعنی : فرمانروای تارک کوه . مانند عقاب و آشیان او به همان معنای **آله موت = الموت** . اما معنی گسترده بذوز در این شعر (الموت) یا آشیان و آرام جای بلند باز و شاهین و همانند آنها در کوهستان است که با غرور از آن **درفک dar - fak** یا (دال فک = به همان معنی آشیان عقاب) پروبال می گشایند و با جفت خود در آن بگو بشنو دارند و بچه می آورند و بر فروستان خود فرمان می رانند . آنچنانکه شهریاران باستانی می کردند . **جروشاه ، گروشاه ، شهریار کوه ، استندارک** لقبهای برخی از فرمانروایان طبرستان و دیلم خاوری در تاریخ پاره ای از جاهای البرز کوه بوده ، همین مفهوم را به گونه ای دیگر در برمی گرفته است . در فرهنگهای فارسی واژه های : **بدواز = بتواز = پتواز = پدواز ،** خویشاوند همین (بذوز) هستند .

۳- **بوندوانی :** بون + دوانی = دوانیدن . بون ، در دیلمی و پهلوی būn در اوستائی būna ، در فارسی بن : بیخ و بن و ریشه و اصل و اساس و پایه چیزها و در فرهنگها به میناهای بهره و حصه و بخش و زهدان و بچه دان آمده . پس بوندوانی که در دیلمی بوندوانن = būn - dovānen و در فارسی بون دواندن = بون دوانیدن خواهد شد ، به معنای زیر است : ریشه دواندن - مانند درخت بیخ و بنیاد کردن - بچه آوردن و زاد و رود ساختن - سرمایه دودمان شدن - شکار را عقاب وار رو به پائین دنبال کردن و دواندن - بهره و بخش یافتن و آنرا افزایش دادن - به مادینه خود آمیختن .

۴- **باش کهان** = **باشکهان** . باش (از مصدر باشیدن) ماندن - زندگانی - جاودانگی - قرار و سکونت ، و (کهان) جهان - کیهان - گیتی - دنیا است. **کهان** ، به این معنی و به صورت کیهون = کیهون در شعرهای کهن طبرستان ، و از جمله در شعر **دیواره روز** ، شاعر زمان عضدالدوله دیلمی آمده است. **رو بهمرفته باشکهان** یعنی : به جهان باشیدن - زندگانی دنیوی - هستی در این کیهان.

۵- **آین کهان** = **آینکهان** : ۱- **آین** از ریشه **کهن آی** که در (آیندوروند) دیده می شود ، در دیلمی یعنی : می آیند - آیان - در حال آمدن و پیدائی ۲- **آئیش** و **کیش** . **رو بهمرفته آینکهان** یعنی : به جهان آیان - در حال پیدائی و زاده شدن و پا به جهان نهادن - کیش و آئین - پدیده های جهانی

۶- **خو** : یعنی خواب . در دیلمی به معنی : خود را به خواب زدن و گوش به زنگ کمین کردن ، هم هست.

۷- **ساه** = **zææ** : سایه . (سروان ساه) : سایه سروها

۸- **اج** = **aj** : از. در دیلمی اجی زبانزد است. در این شعر نیز **اج = aje** آمده. در شعرهای بندار رازی هم **اج** دیده می شود.

۹- **ولان** : **گلان** - و **گلها**

۱۰- **اوی** = **avi** بی - بدون. **وی** نیز به همین معنی است در بهلولی هم **avi** است .

۱۱- **خوره** : **xorah** : فرو فروغ ویژه ایزدی است که به بندار باستانیان ، تنها بهره برخی از شهریاران بزرگ می شد و آنان را در جهاننداری کامیاب می کرد . یشت نوزدهم اوستا که کیان یشت یا زامیاد یشت نام دارد ، و در آن زمین و کوه ستوده شده ، بیشتر ارزش سرنوشت ساز فریا (خوره) سخن رانده است.

۱۲- **مو** : در دیلمی : **من** - **مرا** - **به من** .

۱۳- **نیا** : در دیلمی یعنی : **نمی آید** . **برازنده نیست**.

۱۴- **ران** : **فرمانبر** مانند اسب **زیرران** .

۱۵- **ساتن** . در دیلمی در اصل **ساعتن** (با ه غیر ملفوظ) است یعنی : **ساختن** . (**ران**)

(**ساتن**) : **به زیر فرمانبرداری در آوردش** - **سوار بر کارشیدن** و **کدخدائی کردن**.

۱۶- **خو** - **ش** : **š - xš** . در دیلمی یعنی : **متعلق به خودش** - **از آن من** - آنچه که **به خود تعلق می گیرد** .

۱۷- **هباکتن** = **هباکان** . جمع **هباک** به معنی : **تارک سر** - **نوک** و **فرق سر** . **فردوسی**

گفته :

یکی گرز زد ترك را برهباك كز اسب اندرآمد هبائنگه بهخاك

۱۸- ده واز = dah - vâz : ده ، ازمعناهایش دهش و بخشش است. (واز) در دیلمی : جست و غیز و پرش - دارائی و دولتندی - باز و مرغان شکاری از همان رده است.

واژه مرکب ده وازهبابان یا هبابان ده واز یعنی : بخشش و دهش و دولت بخشی باز برتارکها - پرواز و پرش بخت و دولت برتارک سر. و آن کنایه به این داستان و باورباستان دارد که دربرخی از جاهای جهان درآزمان ، سردمان درروز و آئینی ویژه ، برای برگزیدن سلطان گرد آمده باز دولت گزین رها می کردند تا برسر هرکس نشست او را بر خود فرمانروا سازند.

ث - کهنگی و ارزش فرهنگی این چهار دانه.

این دوپهلوی کهن تر از آنند که از آن زمان نوشتن نسخه خطی درسال ۹۸۰ گرفته شوند. زیرا :

اول : نویسنده نسخه خطی درسال ۹۸۰ این دو چهاردانه زیبا و پرمعنا را به همین گونه که سینه به سینه بازگو شده بوده از دیگران شنیده و نوشته ، چون ، به ناهمانگی ساخت شعر در دو مصرع ، یا پی نبرده یا نخواست و نتوانسته ترکیب اصلی آنرا بسازد . این خود گواه کهنگی آن است.

دوم : دویتهای اصلی با باطاهر همدانی را بهیاد می آورد .

سوم : نه تنها در واژهها ، بلکه با پهلویهای کهن دیلمی که من گرد آورده ام خویشاوند نزدیک است.

بنابراین اگر گمان شود عمر این دو چهاردانه از هزار کمتر نیست گزافه نخواهد بود.

یکی از سودهای این چهاردانهها برای گنجینه فرهنگ ایرانی ، واژهها و افعال : بدوز - بوندوانی - بوندواندن - بوندوانیدن - باشکهان - آینهکهان - ران ساختن - ده واز - ده وازهبابان است ، که در فرهنگها نیامده اند.

عبدالرحمن عمادی